

# تأملی در زندگی و آیین

اسماعیل پورد شاهمان

(دانشگاه ارومیه)

## مانی پیامبر ایرانی

ای منادی بزرگ، تو روان میا از خواب بیدار کردی.

«از نوشته‌های مانی که در تورفان چین به دست آمده»

به مناسبت انتشار مشترک کتاب مانی و مانویت اثر مانفرد و

دقیق فرانسوا آکره، ترجمه دکتر عباس باقری، از سوی نشر

فرزان و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها

۳۶۸

### وضع سیاسی و فرهنگی و مذهبی ایران، بین‌النهرین، و نواحی مجاور آن

در ابتدای قرن سوم میلادی، غرب و شمال غربی ایران و منطقه بین‌النهرین از مجموعه جوامع متنوع و متحولی که میام باهم مشاخره داشتند تشکیل شده بود و اساس و بنیاد این تشنج و مشاخره‌ها رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و تضاد دینی و مذهبی و فرهنگی بود. یک حقیقت روشن و غیر قابل انکار این است که در طول ۵۰۰ سال، یعنی از ۲۰۰ م تا ۷۰۰ م، یک دگرگونی و جایجایی بنیادی و عمیق جمعیتی و اجتماعی در مناطق ذکر شده روی داده است که این دگرگونی جمعیتی همراه بوده است با ورود و جاگزینی آریایی‌ها و مادها و تغییر بنیادهای زیستی و ترکیب و ساختار جمعیتی نواحی مختلف منطقه، و مهمتر از همه، تغییر حکومتها، از بین رفتن استیلای اقوام و محور تاریخی آنها، و همچنین به وجود آمدن و ظهور قطب‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و بهره‌گیری از مبادلات دریایی و بخصوص ظهور پیامبران و ادیان و مذاهب و قطبهای فکری و فرهنگی جدید که می‌توان، به خلاصه، به شکل‌گیری حکومت قوم ماد و شکست و فروپاشی قوم آشور و تشکیل سلسله پادشاهی هخامنشی به ایران و حذف تاریخی قوم ماد، شکل‌گیری و گسترش توان اقتصادی و سیاسی بندر آن، گسترش نفوذ فرهنگ هلنی، گسترش قدرت نظامی روم و بروز دوگانگی در آن، ظهور زرتشت پیامبر ایرانی و آیین تازم در ایران، و ظهور عیسی مسیح پیامبر بزرگ و گسترش دین او... اشاره نمود.

اگر کمی تحقیق و گسترده تامل کنیم، در می یابیم که در تمامی این مسائل و در بطن مشاجرات اجتماعی، جنگ ها و گریزها، حرکت های جمعیتی، و تشکیل کلتی های زیستی فرهنگی و اقتصادی یک نوع مشاجره های فرهنگی و دینی رواج داشته است. ما در تمام مناطق بین النهرین حضور مبلغان مذهبی تمامی ادیان و معابد آنها را می بینیم به طوری که در نزدیک بابل وجود چندین معبد بودایی نیز گزارش شده است؛ وجود این همه تنوع مذاهب و ادیان و معابد مختلف به دلیل جریان پویای اقتصادی و تجاری شهرهای این مناطق است که موجب حرکت جمعیتی و حضور مردمان مختلف از مذاهب و ادیان و فرهنگ های مختلف شده بود. و همان طور که می دانید، برخورد فرهنگها موجب پویایی و گسترش و دگرگونی آنها می شود.

در ۱۵۰ میلادی، وقتی اشکانیان بین النهرین را از سلوکی ها گرفتند، برای همیشه به تسلط فرهنگ یونانی در منطقه پایان دادند. اما در طول مدت حاکمیت اسکندر و بخصوص سلوکیها، فرهنگ یونانی و دیگر فرهنگها به قدر کافی در منطقه بین النهرین و غرب و شمال غرب و حتی در دربار ایران نفوذ کرده و همچنین از فرهنگ و ادیان ایران تأثیر پذیرفته بود. مهمترین جلوه این تأثیر فرهنگی، نفوذ و استیلای زبان آرامی بخصوص سیرباتی و زبان یونانی در منطقه بود، به طوری که بسیاری از فرامین مذهبی و قرارداد و مقاوله نامه های تجاری و احکام و دستورالعملها و فرمانهای حکومتی به این زبانها نوشته شده و انتشار می یافت. در زمینه تأثیر و نفوذ و گسترش این فرهنگها، تلاش مردم و بخصوص حکومتها هم نقش عمده و به یقین گسترده و ماندگاری داشته است. برای مثال، جلوس شاهپور در ۲۲۲ میلادی، روم در حال انحطاط و ضعیف شده را در وضعیتی دشوار قرار داد و در پی لشکرکشی و فتوحات گسترده، این شاه بزرگ هر جا راکه تسخیر می نمود در آنجا فوراً به مرمت یا احداث آتشکده و مراکز مذهبی ادیان ایرانی بخصوص زرتشتی می پرداخت و سعی در حفظ و گسترش آیین خود داشت. از سویی دیگر، هدف تلاش تمامی سلاطین، تسلط بر مراکز اقتصادی جهان آن روزگار بخصوص تیسفون، بابل، ادسا، آتن، اسکندریه، و غیره بود. وجود این مراکز اقتصادی موجب جذب جماعات گوناگون از مناطق مختلف جغرافیایی در مشاغل و فرهنگ های مختلف شده بود. بدین ترتیب، همان طور که قبلاً ذکر شد، بین النهرین و سرزمینهای همجوار آن مجموعه ای از ادیان و فرهنگ های مختلف را در خود جمع کرد، و محل برخورد و رقابت ادیان مختلف شده بود. وجود اعتقادات زروانی، ماندایی، و گسترش نفوذ هر روزه مسیحیت از جمله عوامل مهم پیدایش تشن و رقابت در میان دیگر ادیان شده بود و ما، بر اثر اسناد تاریخی، در می یابیم که در جواز پیشرفت اقتصادی و گسترش فعالیت های بازرگانی، رشد و افزایش جمعیت شهرها و مراکز دینی ادیان چون یهودیت، مسیحیت، زردشتی، بودایی، و اعتقادات مهرپرستی و بخصوص فرقه های دینی

مختلف از جمله زدیها، تعمید پهل و آیین‌های سریانی و یه گیتیش بنویده و شهرهای مهم منطقه از جمله تیسفون، ادسه، بابل محل تولد این عقاید و رفاقتها بود است.

**ظهور مانی**  
در حدود سال ۲۰۰ میلادی، در پایتخت ماد، مهران (هکمتانه)، شاهزاده‌ای اشکانی با نسل ارشک زندگی می‌کرد که پاتیک نام داشت. او با زنی به نام عرویم (در بعضی نسخه‌ها نوشیت، و در بعضی دیگر پوست که نامهای یهودی مسیحی است) که از خانواده کمسه‌کان پادشاهزادگان اشکانی بود ازدواج کرد.

پاتیک بعد از ازدواج همدان را ترک و در پایتخت امپراطوری سلوکی، تیسفون، اقامت گزید و از آن به بعد تمام توجه خود را به مذهب متمرکز نمود؛ چنانکه در یک منبع غربی آمده است که روزی در محراب معبدی که اغلب به آنجا می‌رفت صدایی به گوشش رسید که می‌گفت (پاتیک گوشت نخور، شراب نخور، و از زن پرهیز کن). پاتیک سه روز متوالی همان صدا را شنید و بعد از تفکر بسیار تصمیم گرفت به فرقه درمیشان<sup>۱</sup> (کسانی که وضو می‌گیرند پیوندند).

اندکی پس از واقعه معبد، مریم زن پاتیک، که فوراً از شوهر در شهر بابل بگریزید، پسری به دنیا آورد که اسمش را مانی گذاشت. تاریخ حسلم تولد او ۱۴ آوریل ۱۶ میلادی است. در خصوص تولد او و زوایای مادرش افسانه‌های بسیاری ساخته‌اند و در خصوص محل تولد او اختلاف نظر بسیار است، اما آنچه ابنوریحان بیرونی براساس اظهارات خود مانی حفظ و نقل نموده است گواه بر این است که مانی در ده ماردینو (Marddinu) در ناحیه نهر کوتا (Mahahr

Kuta) در شمال بابل به دنیا آمده است؛ اینکه تولد او در بابل بوده توسط خود او نیز تایید گردیده و در قطعه شعری می‌گوید: «من یک آموزنده شکرگزار هستم، که از سرزمین بابل برخاسته‌ام».

بعد از تولد مانی، پدرش او را نزد خود آورد و مانی از آن پس در کنار پدر با دین و مذهب او بزرگ شد و در حقیقت پاتیک تعلیمات دینی خود را به او آموخت، اما این چگونگی دینی بود. برابو با دو مفهوم می‌که نویسنده سریانی، تئودور بارکولتی، به کار برده، مناقده و هلی هوواره (Helle Heuware - Monaqqede) یعنی آنهایی که خود را پاک می‌سازند و جنامه‌های سفید

1 - Drmisan

۲- در خصوص فرقه درمیشان و دیگر فرقه‌های تعمیدی بعداً توضیح داده خواهد شد، ولی توجه به زمینه فکری و اعتقادی پدر مانی و نفوذ ادیان دیگر در شکل‌گیری و تربیت مانی باید عمیقاً مورد نظر باشد.

من پوشنده این فرقه نمی تواند چیزی جز فرقه تعمیدی یعنی آنهايي که به نیایش آب می روند و وضو می گیرند و غسل می کنند و بخورد و پاک می سازند باشد. چنین اعتقادی زمينه اوليه ماندایی دارد؛ اکثر روحانیون و معتقدان فرقه های مذهبی (برهمن، مجوس، ماندایی، و کشیش های سریانی جامه سفید می پوشند، و در ایران فرقه ای بود به نام سفید جامگان؛ او توبه کند به ندایی که به پاتیک در محراب معبد نازل شد: «گوشنت نخور» و از زن پرهیز کن» و این نیز جزئی از اعتقادات ماندایی است؛ همچنین، در بسیاری از نوشته ها اشاره به اجتناب از پر خوری و مستی و شهوت رفته است. این همان گرایش زاهدانه است که هسته اولیه عرفان و تفکر زاهدانه مانی و دین او را در بر می گیرد.

بدین ترتیب، مانی در جنوب بابل در میان قومی عرفانی یا واضح تر یگوریم در میان گروه تعمیدی ماندایی ها می زیست و در همان جا بود که نظریات قاطع خود را برای آینده دریافت. وقتی ۱۴ ساله شده اولین وحی به او نازل شد و این واقعه در سال ۲۲۸ - ۲۲۹ م روی داد. در الفهرست چنین آمده که «سلطان بهشت نور این وحی را الهام کرد». در اصطلاح عربی، مانوی نام «بالا ترین نیکی» است. (۱)

یک موجود الهی الین وحی را منتقل ساخت، یک فرشته که در متن های عربی او را «التوم» می نامند؛ همین کلمه در سریانی Taumā، یعنی همزاد است. آن پیام الهی از الین قواز بود: «این جماعت را فراموش کن، جز از پیروان آن نیستی، حق را همانی به اصول اخلاقی او پرهیز از شهوات. اینها وظایف توست، اما به خاطر نوجوانی تو، هنوز وقت آن نرسیده که آشکار بر آن قیام کن» (۲)

پس، مانی از گروه تعمیدی که پدرش به آن تعلق داشت، جدا شد و شاید هم آن جماعت نتوانست او را تحمل کند و او را از خود براند. این جماعت پیشه اش را در عتق و رسالت او داده شده و با این گفته مانی به آن اعتبار بیشتری می بخشند. (۳) در همان سالی که از دشواری قواز بود بر تخت نشینید، فارقلیت جاوید نزد من آمد و با من حرف زد برای اولین بار، او برای من اسرار نهفته را فاش ساخت و الملوارای که برای قونها و نسلا همچنان نزد انسان نهفته مانده بود، اسرار عمیق و اسرار رفیع، اسرار روشنائی و تاریکی، اسرار جنگ و جدال و جهاد، اینها را او برای من فاش ساخت.

پس، در نتیجه، متعاقب همین روش و تمام نکات اساسی تعالیم را مانی هنگام نزول وحی دریافت کرد و گزارش خود را چنین خاتمه می دهد و چنین بر من فاش ساخت

بنابراین، در اینجا پیامبر آسمانی یا فرشته آسمانی، فارا غلی نامیده می شود و در منابع مغرب زمین گفته می شود که مانی خود را فارا غلیطی که مسیح پیش بینی کرده و در انجیل چهارم به آن اشاره رفته، توصیف می کند. بنا بر آنچه گفته شد، نمی توان این ادعا را تکذیب کرد، اما در این صورت مسئله همزاد که به صورت نفس عالی به مانی ظاهر می گردد چه می شود؟ بنابراین، آنچه گفته می شود نوعی تلاش در تخریب چهره و شخصیت و دین مانی است که باید مراقب بود. در ادامه شرح زندگی مانی آنچه می توان دریافت کرد این است که وی با اطاعت از فرمان قاصد صملوی هینچنان در انزوای سر می برد ولی می توان چنین استنباط کرد که این دوران، دوران آماهگی، مطالعه در عقاید و نوشته های مذاهب و ادیان دیگر و نیز تعلیطن و پاک نمودن روح خود و آمادگی برای رسالت مهم زندگی خود بود. و سرانجام حکم رسالتی که در آرزوی او بود به او رسید.

دو سال ۲۴۸ و ۲۴۹، یعنی در سن ۲۴ سالگی، فرشته به او چنین گفت: «درود بر تو مانی، از طرف من و از جانب خداوند که مرا نزد تو فرستاده و تو را برای رسالت خود انتخاب نموده، از تو می خواهد که مردم را به حقیقت دعوت کنی و از طرف او پیام حقیقت را به عموم مردم برسانی و خود را وقف این وظیفه بزرگ نمایی، اکنون وقت آن رسیده است که تو آشکارا تعلیمات خود را تعلیم دهی».

به این طریق مانی با پیام فرشته به رسالت منصوب گردید و مانی، طبق نصیحت فرشته، وحی را که به او نازل شده بود به پلادون و بزرگان قوم و فامیلش افشا ساخت و آنها را به کیش خود در آورده و حضور پدر مانی نشان می دهد که او از شروع کار به پشتیبانی باوقوفی معنی بوده است. اما شروع فعالیت مانی، چنانچه انتظار می رفت، دو بین النهرین نبوده بلکه از هندوستان شروع شده، در این زمینه شکی بسیار است، بعضی معتقدند که با حاکمیت حمله ساسانی بیشتر خانواده های اشیکانی به شرق و شمال شرقی ایران (خراسان، افغانستان، هندوستان) و شمال غربی ایران (آذربایجان، ارمینستان، بابل، کرج و در آن نواحی ساکن شدند لذا حضور مانی در سرزمین هندوستان می تواند یک نوع اقامت دائمی یا طولانی باشد ولی خود او راجع به این مطلب در یک متن قطعی می گوید: «در اواخر سلطنت اردشیر من شروع به تعلیم نمودم و به طرف هندوستان روانه شدم، من به آنها امید زندگی را آمونحتم و هر آنجا گزوه مستخفی را

کفایا، صفحه ۱۵، ۲۴، ۲۷

شاید یا آگاهی از دایمستان توماین و چه بسا به خاطر الهام از این داستان بوده که مانی ایاکشتی به هندوستان سفر می‌کند، اما مدت اقامت او در هندوستان بیش از یک سال به طول نمی‌انجامد. او علاوه بر تبلیغ دین خود و بنای جماعت مختلف، بیشتر شاهزادگان اشکانی را به دین خود در آورد و همچنین از آیین یوفا تأثیرهای مثبتی گرفت. بعد از بازگشت از هندوستان، روانه شمال غربی ایران و بابل شد و از آنجا به طرف پارت و ماد رفت و در چین توقفش در تیسفون با شاهپور شاه بزرگ ساسانی ملاقا می‌کند و این ملاقات در دست پر روزهای جشن تاجگذاری شاهپور صورت می‌گیرد. شاهپور از او حمایت می‌کند و در نامی به تمام حکام نواحی مختلف ایران دستور می‌دهد که در تبلیغ و گسترش دین مانی وجه اول کنند و گماشتگانی را هم همراه مانی گسیل می‌دارد. البته هدف پادشاه اولین امر، علاوه بر تقویت توارش برای دین زرتشت و کاستن از قدرت این دین، کنترل خود مانی بود. زیرا مانی اشکانی پیوه و وابستگی به خاندان اشکانی بر محبوبیت او افزوده بود و بیم آن می‌رفت که اشکانها دوباره توان بیابند. پس با گسیل چند نفر همیشه مراقب اعمال و نفوذ مانی بودند (در این زمینه به عامل مهم تضاد در درون جامعه چند پاره ایران و نفوذ دین باید توجه عمده نمود).

۲۶۶

سلطنت شاهپور ۲۰ سال طول کشید و در این مدت مانی از حمایت برادران پادشاه یعنی پیروز و مهر شاه برخوردار بود اما رقابتی بسیار گسترده و سخت بین او و کورئیر وزیر دربار شاه، که زرتشتی بود و در برقراری آیین زرتشت و گسترش آتشکده‌ها نقش عمده داشت، بروز کرده بود و این رقابت به کینه و دشمنی و نفی هم تبدیل گردیده بود. مانی به درازمدت حیات خود، موفق شد با سفرهایی که انجام می‌داد و جواریونی که به نقاط مختلف برای تبلیغ دین گسیل می‌داشت، آیین خود را در مصر، روم، ماه، ارمنستان، شمال شرقی ایران (خراسان و ترکمنستان) و چین رواج دهد. خود او سفرهای زیادی برای تبلیغ آیین خود انجام داد. اما به موازات گسترش دین مانی و نفوذ آن در مسیحیت، در شکل و هویت آیین گنویسوس در ایران نیز بین ادو گروه از گروه مبارزان مذهبی زردشتی تلفیق و همگرایی به وجود آمد. حاصل این تلفیق، رسمیت یافتن دین زردشتی در ماد آذربایجان و همچنین موضوعی که مسلم است برقراری و رسمیت یافتن مذهب زرتشتی در کلیه نواحی ایران شد. پایه این لغز گروه روحانی و معنایی بودند که مقر اصلی آنها در شیر ماد آذربایجان بود و هیروهائی که در نواحی فارسی بودند. اینجها، بدین گونه، مقام اصلی را در بطن قدرت به دست آوردند و چون در زمان ساسانیان امور قضایی نیز بر عهده آنها بود حکم غارت مسیحیان، مانویان و دیگر اقلیتهائی مذهبی را آنها صادر می‌کردند. هدف



آنها جلوگیری از اشاعه این ادیان بود و در این زمینه، برای اینها و مدارک باقیمانده، به حدی  
 پیش رفتند که حتی اوستارا هم چون کتابهای مذهبی مانویان جمع آوری کردند. البته مانی نیز  
 براساس یک برنامه حساب شده مشغول تبلیغ و رواج دین خود بود و با فرستادن حواریون  
 خود، شعبون و زاگوا و بخصوص ادا، سعی در گسترش نفوذ دین خود داشت؛ همان طور که قبلاً  
 نیز ذکر گردید. گنجاندن اردوان شاهزاده ایران در کنار مانی در سفرهای تبلیغاتی، مراقبت از او در  
 زمینه فعالیت سیاسی بر ضد حکومت بود. از زندگی مانی در این دوره چندین اطلاع دقیقی در  
 دست نیست. بعد از فوت شاهپور (آوریل ۲۷۳ م)، پسرش هرمز اول جانشین او شد و هرمز نیز  
 از مانی حمایت کرد. اما بعد از یک سال هرمز نیز درگذشت و یزادش بهرام اول جانشین او شد  
 (سلطنت او از ۲۷۳ تا ۲۷۴) بود. در این زمان، مانی در نواحی شوش و رامهرمز در حال  
 مسافرت و تبلیغ بود که فرمان شاهی مبنی بر مجاز نبودن ورود او به نواحی کوشان و تبلیغ دین  
 او رسید. این امر نشان از زیر نظر بودن مانی از طرف مقامات حکومتی بود؛ شاید دلیل آن ترس  
 از اندیشه و تفکر مانی بود. در این زمان، مانی در نواحی کوشان و رامهرمز در حال  
 مانی، ناگزیر، یا بهتر است بگوییم به اجبار، از هرمز به میسان و از آنجا به دجله رفت و به  
 وسیله قایق از طریق دجله عازم تیسفون شد. زمانی که در ساحل برای پیوار شدن بر قایق  
 می رفت، مردم را از نزدیک شدن شهادتش یا خبر ساختن و گفتن  
 «فرزندان من مرا نگاه کنید و خود را اشباع سازید، زیرا جسم من از شما جدا خواهد شد».

کتاب مواظف مانوی، صفحه ۱۲، ۲۰، ۲۲

بدین طریق مانی به بین النهرین بازگشت و با طریق از طریق دجله به شمال رفت و به تیسفون  
 رسید. اندکی بعد شاهزاده بات که قبلاً به کیش او در آورده بود به او ملحق شد؛ این نام که بعدها  
 (جدود سال ۳۵۰) به آیزور می خوریم متعلق به صاحب تیول ارمنی، پس کرده قبیله ساهرونی  
 است. چه بسا همسر مانی از اعقاب ارمنی یکی از خرده سلاطین اشکانی بوده باشند. البته بهرام  
 اول فرمانی هم برای بات صادر نموده بود که خود را در جمعیت مانی به حضور شاه معرفی نماید  
 اما بات جرأت نکرد و مانی این سفر سرنوشت را به تنهایی انجام داد. در این سفر  
 در خصوص ملاقات مانی با بهرام و دسیسه میخها نقل و سخن بسیار است. آنچه مسلم  
 است، بهرام، بنا به دسیسه میخها، وحشت از رشد قدرت اشکانیها، بخصوص گسترش دین و  
 محبوبیت مانی، ترس از واکنش کیان حکومت، و تحریک شدن اقلیتهای مذهبی دیگر، اقدام به  
 دستگیری و زندانی نمودن مانی کرد.

می گویند وقتی بحث و گفتگوی مانی و بهرام به نتیجه نرسید و از هم کلام آنها دشمنی بر

می خواست، مانی جمله آخر را چنین ادا کرد: «...»

در این موقع شاه دستور زنجیر کردن مانی را می‌دهد. سه زنجیر به دستهایش بسته می‌شود، سه زنجیر به پاهایش، و یکی هم دور گردنش. زنجیرها را قفل کردند و او را در این وضع به زندان بردند. در این نوع زنجیر کردن بین همانه در گزارشهای مربوط به شهدای مسیحی بسیار دیده شده و نشان از اهمیت و حساسیت ویژه شخصیت مانی است و این گمان را بیشتر می‌کند که مانی به صورتی توقیف شده و تحت نظارت به دربار بهرام رفته است.

مانی بین ۱۹ ژانویه تا ۱۴ فوریه ۲۷۶ - و بنا بر محاسبه دیگری از ۳۱ ژانویه تا ۲۶ فوریه ۲۷۷ را در زندان گذراند. بنا به رسم قدیم شرقی، در این ۲۶ روز اجازه داشت که شاگردانش را ببیند و با آنها صحبت کند. او در یافته بود که روزهای آخر عمرش فرا رسیده است و به این دلیل دستورات مقتضی را به نزدیکترین پیروانش صادر کرده این دستورات بعداً توسط مادام که در آن موقع حضور داشت به حواریون ابلاغ شد؛ در آن زمان، قوای جسمانی مانی ۱۰ ساله رو به زوال می‌رفت. جسم او، به علت روزه‌ها و ریاضتها و شاید شکنجه‌ها، ضعیف گردیده بود و دیگر تحمل زندان و سنگینی زنجیرها را نداشت. در روز چهارم شهر یوز در ساعت یازده از جیسمش به مأوای عظیمش در بالا ضرورد کرد. یک کاهن عالی مقام مانوی به نام اوزا، و دو برگزیده از بالاترین مقام‌های روحانی در کنارش حضور داشتند؛ حضور این افراد در زندان بسیار مورد تردید است. البته با توجه به شرایط مانی و زندان او و برخورد بسیار خشن و سخت حکومت با او خبر فوت مانی فوراً در شهر تیسفون پخش گردید و مردم به صورت اجتماع‌های بزرگ جمع گردیدند و کم‌کم خبر به دیگر جاه‌ها گشید. شاه دستور داد مشغول مشتعلی را در جسد او فرو برند تا مطمئن شوند که مانی واقعاً مرده است. بعد جسد او را قطعه قطعه نمودند و تیر سرمخت او را به دروازه بیت لاپات (جندی شاپور) آوریدند. بعدها آنچه از جسد او باقی مانده بود در تیسفون توسط پیروانش به خاک سپرده شد. البته بعضی نقل قولها بر این است که سر او بریده و پوست تشن زاکنده و در آن‌گاه می‌ریزند و از دروازه می‌آویزند که نمی‌تواند چندان صحت داشته باشد. اما نکته و مسئله مهم برخورد بسیار خشن و کینه‌ورانه دستگاه حکومت با اوست که نشان از وحشت حکومت از گسترش مانویت و جذب به شخصیت مانی و اهمیت آن دارد. و به خاطر بنسپاریم که در تاریخ حیات آدمی همیشه آندیشه مورد هجوم بوده و سر آزادگان بردار.

**دین و کتابهای مانی**  
 بحث درباره دین و آیین مانی، نیاز به زمان و متن گسترده دارد، زیرا بنیاد فکر و اندیشه و زیر



بنای آیین او بر مبانی فلسفی آیین‌های اولیه ایران و آمیزه‌ای از ادیان دیگر بخصوص زردشتی، بودایی، مسیحیت، مهرپرستی، و بخصوص ماندایی است. مانی از مجموعه این ادیان و از اندیشه و عرفان خود آیین و دینی فراهم کرد که متکامل‌تر و انسانی‌تر از همه آنها بود. مانی خود را آخرین پیامبر و وجود مقدس که از طرف خدا مبعوث شده تا جهان را در حیطه گسترده نور مقدس از بدی و تاریکی و اهریمن برهاند می‌دانست و از این رو خود را فاراقلیت یعنی نور مقدس و نجات بخش می‌نامید.

مانی بسیار تحت تأثیر مسیحیت و عیسی پیامبر مسیحیان بود، از روی همین علاقه و شاید تاثیر، براساس گفته‌های عیسی، خود را آخرین پیامبر و نجات بخش می‌دانست، ولی همان طور که پیش از این گفته شد، تحت تأثیر دیگر ادیان زمان خود بود و اکثر پیامبران پیش از خود را به رسمیت می‌شناخت و خود را آخرین پیامبر می‌دانست. در کتاب شاپورگان می‌گوید: «این دانش و راه بکار بستن آن، گاه و بیگاه به دست رسولان یا پیامبران به آدمیان تلقین شده. زمانی نام این پیامبر بودا بوده و در هندوستان تعلیم می‌کرده، نام دیگری زرتشت بوده در ایران، و دیگری عیسی بوده در باختر زمین، و اکنون پیام خدا توسط من که مانی هستم یعنی پیامبر خدا، واپسین پیامبر، به شما ابلاغ می‌شود.»

بذین گونه در می‌یابیم که از نظر مانی تمامی پیامبران مقدس و مورد تایید بودند. او به توالی پیامبران و این که هر کدام در سرزمینی در یک دوره تاریخی مسئولیت امر خدا و هدایت مردمان را داشته‌اند اعتقاد دارد، اما خود را آخرین آنها می‌شمارد و در میان پیامبران پیش از همه خود را به عیسی نزدیک می‌داند و می‌بینیم که سرنوشتی همسان او نیز می‌یابد. تأثیر زهد و تقوای مانویت در میان مسیحیان بسیار عمیق بود و منجر به آیین عرفان مسیحیت، یعنی آیین گنوسی، گردید که هنوز هم وجود دارد. دین مانی، که یک دین جهانی بود، در اندک مدتی در تمام اروپا و افریقا و آسیا گسترش یافت و دامنه آن در شمال چین تا دریای ژاپن رسید.

بنیاد دین مانی براساس تضاد بود. مانی برای شروع کارش ثنویت ایران قدیم را برگزید، که براساس جدال دائم دو اصل اساسی اورمزدا (اهورامزدا)، که خداوند نیکی است، و اهریمن (انگرامینو) که شر است استوار است. این دو در اصل همزاد هستند.

ما چنین برداشت و تفکر را در آیین زرتشت و بخصوص در آیین ماندایی و زروانی به روشنی می‌بینیم.

برطبق آیین زروانی، زروان، خدای زمان، ۴۰ سال قربانی کرد تا فرزندی شایسته برای حکومت جهان بیابد و عهد کرد که همه عالم را تسلیم او کند. چون آفرینش چنان فرزندی به طول انجامید، در دل زروان شک افتاد. از شک زروان، اهریمن که از قصد مادر باخبر شده بود، به

دنیا آمد و در پی او اهورامزدا پا به جهان نهاد. اهریمن خواستار حکومت جهان شد. پس زروان جهان را بین هورمزد و اهریمن تقسیم کرد اما مقدر نمود که، در پایان، حاکمیت جهان با هورمزد باشد.

در یک متن مانوی هم آمده است: «روزی اهریمن که در جهان تاریک خود خفته بود بیدار شد. نور را دید، هجوم برد که نور را صاحب شود، پس ستیز و جنگ او و هورمزد آغاز شد.» پس اساس دین در تضاد و تلاش در رسیدن به نور و پاکی است. در آیین مانی، عنصری که مفهوم عالیترین موجودات را داشت و بر همه حکمفرما بود، نور بود، و مانی نور را جوهر الاهی می‌پنداشت؛ بهتر است بگوییم جوهری که قابل ادراک از شعور و ماده است و نمونه و کالبد روشن خخدا (پدر نور خجسته) محسوب می‌شود.

در آیین مانوی همه چیز در مسیر تکامل و خوبی است. مانی سعی داشت ادیان و مذاهب پیشین ایران را تقویت کرده و در گستره دین خود هویت بخشد. او ادراک خدا را در پنج مأوای: حس، دلیل، اندیشه، سنجش، و تصمیم تعبیر می‌کند، که اگر کمی توجه کنیم می‌بینیم بسیار علمی و عقل پسندانه است.

در آیین مانی - چون در آیین ماندایی و زروانی - اهریمن یک خداست و مورد احترام است؛ تثلیث خدا و مادر حیات و انسان، چون تثلیث مسیحیت (پدر، مادر، و پسر) است.

در آیین مانی هیچ چیز بهتر از زیبا و مهربان زیستن نیست، حتی بلعیده شدن نور توسط تاریکی در حقیقت نفوذ نور در درون تاریکی است که آن را از درون منفرج‌کند؛ از همین روست که می‌گویند آن پسر نور خجسته قربانی و تکه تکه شد تا با تکه‌های درخشانش تاریکی را ویران سازد.

در یک سرود مانوی به زبان اشکانی، در خصوص بازگشت انسان اولیه نزد جوهر حیات و مادر حیات چنین آمده است:

«او پسر پدر نخستین<sup>۱</sup> و یک شاهزاده<sup>۲</sup> بود، پسر یک شاه.

او خود را تسلیم دشمن نمود، تمامی حکومت خود را در قید انداخت، و به خاطر او

همه ذرات نور که از دنیای تاریکی رسته‌اند و تمامی قلمرو انده‌گین بود.

او به مادر حیات دعا کرد و او هم به خداوند عظمت دعا کرد:

«آه پسر زیبای بی‌گناه جایی است که شیاطین او را پاره پاره می‌کنند»

پس خداوند بزرگ او را یافت: تکه تکه - گفت:

### «جمع کن اندامهایت را»

مادر او را در آغوش کشید و پرسید: تو دوباره برگشتی ای پسر تبعید شده؟ شتاب

کن و به نور داخل شو، زیرا کسان تو سخت انتظار تو را می‌کشند»

سیر حرکت این آیین، به خود باز آمدن و جمع شدن نور است که اکنون پراکنده است و برای تکامل و نجات انسان و خوشبختی جهان، راه نجات در پیوستگی نیکی و روشنایی و گریز از نامهربانی و خشونت است. بحث در زمینه دین مانی نیاز به تحقیق گسترده دارد.

مانی به غیر از نقاشی‌های خود (ارژنگ)، شش کتاب در اصول و مبانی آیین خود دارد که

عبارتند از:

۱. شاپورگان، به زبان پهلوی

۲. انجیل زنده یا جاویدان

۳. گنجینه زندگی

۴. پراگماتیا (حاوی یا جامع کتاب اعمال)

۵. کتاب رازها

۶. کتاب دیوها

۷. کتاب نقش‌ها (ارژنگ)

بیشتر این کتابها و رساله‌ها به زبان سریانی یا زبان آرامی خاوری نوشته شده است. احتیاطهای مانی روی هم رفته موثر بود و کمتر در دین او انشعاب و تغییر حاصل شد. البته بعدها پیروان او کتابهایی مانند کفالا یا (فصول) و مواعظ و نیایشهایی را به او نسبت دادند که از آن او نیست.

روزگار درازی تنها منابع اطلاعات موجود درباره مانی نوشته‌های مخالفان دین وی بود که به منظور رد و جرح عقاید مانی نوشته شده بود. ولی کشفهای بسیار مهم سالهای آخر سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ در منطقه تورفان و ترکستان چین و درکان سو و در غارهای نزدیک تون - هونگ، و همچنین نوشته‌ای که در فیوم (شهر مادی، ۱۹۳۱) به دست آمده، مدارک بسیار استوار و اصیلی در اختیار پژوهندگان گذاشت. این کتابها عبارتند از نوشته‌ها و نقاشیهای بسیار زیبا که هنوز ترجمه نشده و ترجمه نشدن آنها به دلیل عدم علاقه و نیز مخالفت دنیای بودایی و سایر ادیان مهم با آیین مانوی است.

بخش مهمی از این نوشته‌ها از زبان اصلی به دست ما نرسیده و بیشتر ترجمه‌هایی است به زبان چینی - ایفوری یا یکی از زبانهای ایرانی (سغدی، پارتی، پارسی) در ترکستان، یا به زبان قطبی در مصر است.

نکته‌ای که باید متذکر شد این است که نوشته‌ها و عقاید مانی به چندین زبان تألیف و ترجمه شده است و اهمیت این نکته از این نظر است که کیش مانی بسیار زود جنبه جهانی پیدا کرد. دو عامل موثر این گسترش، تبلیغ و کتاب بود. اما با این همه گسترش، متأسفانه در همه جا پیروان ادیان دیگر و حکومتها به تلخی و خشونت با پیروان آیین مانوی برخورد کردند. در اروپا، مصر و تونس در افریقا، و در ایران و بین‌النهرین و بهتر است بگوییم در تمام آسیا آنها را راندند و شکنجه کردند و کشتند. مانی که بوده است که این گونه ماندگار مانده است؟ چهرة مانی در نظر ما چگونه مجسم می‌شود. وی و پیروانش قربانی چه خشمها و چه ترسها شدند؟

مانی می‌گفت نکشید، خودش را کشتند. می‌گفت کینه‌ها را فراموش کنید، کینه‌ها را گسترش دادند. می‌گفت در این زمین، آدمی جز دمی کوتاه نیست، به شکنجه و دشنامش گرفتند. از وجود این مرد آرامش طلب چه خطری برای سپاهیان و روحانیان و سررشته داران کشورها متصور بود. چرا در طول قرن‌ها در ایران که وطنش بود و در دیگر سرزمینها هر جا که نامی از مانی برده شد و از عقایدش دم زدند شمشیرها به سراغشان آمد و بی‌محابا به شکارشان پرداختند. کالبد مانی سالها بر دروازه شهر جندی شاپور آویخته ماند. شاگردانش در هیچ جا پناهگاهی و آرامشی نیافتند. کم‌کم دین او دین زیرزمینی شد و در گذر سالها، با نفوذ عقاید فیلسوفان یونانی، مردم صلح طلب تحت آموزه‌های مردی انقلابی، «مزدک نام»، دوباره خود را بازیافتند و مزدک راه ستیز، راه تعاون، راه عدالت، راه برابری، و راه حرمت انسان را رو در روی آنها قرار داد. اما حکومت مستبد، فاسد، و طبقاتی ساسانی تاب نیاورد و از پیروان مزدکی باغی ساخت به نام باغ آدمی، زیرا در یک مجلس فریب، گروه بیشماری از آنان را کشته و سر در خاک دفن کرده بودند و دیدیم که چه شد و همین ستیز آزادگان منجر به سست شدن پایه‌های حکومت ساسانی شد و دیدیم که سلمان فارسی مزدکی به عرب پیوست و ایرانیان مزدکی هیچ حمایتی از حکام ساسانی نکردند و با ایران آن رفت که نمی‌بایست می‌رفت و بعدها نیز همین روال بود و آزادگان همیشه در بیم جان.

## منابع

۱. تقی‌زاده، سیدحسین، مانی و دین او، تهران، انجمن ایرانشناسی ۱۳۳۵.
۲. ناطق، ناصح، زندگی مانی و پیام او، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۷.
۳. گرن، ویدن، مانی و تعلیمات او، ترجمه نزهت صفای اصفهانی، تهران ۱۳۵۵.